

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مفاهیم

بر حسب ترتیب کفایه، بحث دیگری که دنباله مباحث گذشته باید عنوان شود، بحث مفاهیم است. مرحوم آخوند (قدس سره) قبل از این که وارد اقسام مفاهیم شوند، مقدمه ای را عنوان فرموده اند که در آن سه بحث وجود دارد. بحث اول این است که تعریف مفهوم چیست؟ بحث دوم این است که آیا مفهوم صفت برای مدلول است، یا وصف برای دلالت است و یا وصف برای دالّ است؟ و بحث سوم این است که نزاع در باب مفاهیم، یک نزاع صغروی است و نزاع کبروی نیست.

تعریف مفهوم

اما بحث اول، تعریف مفهوم چیست؟ مفهوم یک تعریف لغوی دارد: «ما يفهم من اللفظ»، یا دایره اش در لغت هم وسیع تر است. آنچه که از لفظ یا غیر لفظ فهمیده می شود. آنجایی که اشاره هست، اشاره یک مفهومی دارد. آنجایی که کتابت هست، کتابت هم یک مفهومی دارد. مفهوم از نظر لغوی، یعنی آنچه که از یک چیزی، - لفظاً کان او غیر لفظ - اگر چیزی فهمیده شد، آن را می گویند مفهوم.

در اینجا مسلّم معنای لغوی مفهوم مقصود اصولیین نیست، بلکه مفهوم را در مقابل منطوق قرار می دهند. با توجه به این که مفهوم در مقابل منطوق است، ما باید ببینیم که تعریف مفهوم چیست؟

ابتدا بیان خود مرحوم آخوند را عرض کنیم، سپس تحقیق در مطلب.

مرحوم آخوند در چند سطری که در ابتدای مقدمه عنوان فرموده اند، در صدر کلامشان یک تعریف برای مفهوم ذکر می کنند، در وسط کلام یک بیان دیگری دارند، و در ذیل کلامشان هم یک تعبیر سومی برای مفهوم دارند. و چه بسا این ایراد بر ایشان وارد باشد که این تعاریف ثلاثه با یکدیگر مطابقت هم ندارند.

ابتداءً فرموده اند: مفهوم، حکم انشائی أو إخباري. (مفهوم حکم انشائی یا اخباری است.) یک وقت می گوئیم إن جاءك زيد فأكرمه، مفهومش این است که در صورت نیامدن او لا تکرمه. که «لا تکرّم» یک حکم انشایی است. گاهی می گوئیم که اگر زيد به خانه شما آمد، من هم این درس را برای شما می گویم. مفهومش این است که اگر نیامد، من این درس را نمی گویم. این، یک عنوان اخباری را دارد. آخوند ابتداءً بیان می فرمایند که مفهوم یک حکم انشایی یا اخباری است که این حکم به تبع یک خصوصیتی است که در منطوق کلام وجود دارد.

مثلاً در منطوق کلام ادات شرط وجود دارد. که دلالت بر علیّت تامّه منحصره دارد. لذا، ما از آن، این مفهوم را استفاده می کنیم. پس، ملاحظه می شود در این بیان، مرحوم آخوند مفهوم را روی محور حکم می آورد. حکم انشایی یا اخباری که مستتبع

است نسبت به آن خصوصیتی که در لفظ وجود دارد.

در وسط کلام، هنگامی که می خواهند مفهوم قضیه شرطیه را بیان کنند، می فرمایند: «**إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمْهُ**»، مفهومش یک قضیه سالبه است. یعنی مفهوم را روی قضیه می آورند، نه روی حکم. مفهوم قضیه «**إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمْهُ**» یک قضیه سالبه است، یعنی: «**عند عدم المجيء لا يجب الإكرام**».

در ذیل کلامشان، یک تعبیر سوّمی را ذکر می کنند. می فرمایند: فصّحْ أن يقال که مفهوم حکم غیر مذکور لا حکم لغیر مذکور. خوب، قاعدتاً کفایه در ذهن آقایان هست که اصولیین عامّه وقتی می خواهند مفهوم را تعریف کنند، قدمائشان مثل عضدی و ابن حاجب می گویند مفهوم حکم لغیر مذکور است. مفهوم، آن حکمی است برای موضوعی که ذکر نشده. این تعریف مورد مناقشات و اشکالات زیادی، طرداً و عکساً واقع شده است. مثلاً از جمله اشکالاتی که هست این است که در جمله شرطیه موضوع ما زید است. **إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمْهُ**، مفهومش این است که اگر زید نیامد او را اکرّام نکن. زید هم در منطوق موضوع است و هم در مفهوم موضوع است. این که بیایم بگوییم مفهوم عبارت از حکمی است لغیر مذکور یعنی لموضوع غیر مذکور، این تعریف درستی نیست.

لذا، مرحوم آخوند می فرمایند: در تعریف مفهوم کاری به موضوع نداشته باشید. ملاک را می آوریم روی خود حکم. منطوق، حکم مذکور می شود و مفهوم، حکم غیر مذکور است. خود حکم که ذکر نشده این عنوان مفهوم را دارد. این اجمالی از فرمایش مرحوم آخوند است.

در جواب هم گفته اند که عدم مجيء موضوع در سالبه است. نکته مهم این است که ما دو عنوان دیگر در اصول داریم: یکی بحث ملازمات عقلیه است. در ملازمات عقلیه می گوییم که بین وجوب ذي المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه است. ما از وجوب ذي المقدمه وجوب مقدمه را می فهمیم. در حالی که این تعریف و بیان سوّمی که مرحوم آخوند بیان کرده اند بر آن هم تطبیق دارد. یعنی وجوب مقدمه حکم غیر مذکور. پس، این تعریف شامل وجوب مقدمه می شود. شامل این بحثی که گفتیم و مفصل هم گفته شد، امر به شيء مقتضی نهی از ضد، شامل تمام مباحث ملازمات عقلیه می شود.

یک بحث دیگری هم که در کتاب اصول الفقه خوانده اید این است که ما غیر از دو عنوان منطوق و مفهوم بحثی به نام دلالت اقتضاء داریم. دلالت اقتضاء دلالتی است که عرفاً مقصود متکلم است و صحّت کلام عقلاً، یا شرعاً، یا وضعاً، یا عادتاً بر آن توقّف دارد. دلالت ایماء یا تنبیه؛ دلالت اشاره. ما در دلالت اشاره می گوییم مدلول کلام عرفاً مقصود متکلم نیست؛ امّا صحّت کلام بر آن توقّف دارد. مثال های زیادی در اینجا مطرح است که به اصول الفقه مراجعه فرمایید. عمده این است که مثلاً در باب دلالت اقتضاء می آیند مسأله اقل الحمل را از این دو آیه استفاده می کنند. حال، بگوییم مثال برای دلالت اقتضاء است یا دلالت اشاره؟ دو آیه شریفه را کنار هم می گذارند: آیه اوّل: «**وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا**» □ آیه دوّم: «**وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ** **أُولَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ**» است.

حولین کاملین می شود 24 ماه، از آن 30 ماه که کم شود، استفاده می کنند اقلّ حمل 6 ماه است. بحث این است که اقلّ الحملی که 6 ماه است و از این دو آیه استفاده شد، حکم غیر مذکور. پس، این تعریف مرحوم آخوند برای مفهوم، شامل اقسام این دلالات ثلاث یعنی، دلالت اقتضاء، دلالت اشاره و دلالت تنبیه می شود. می فرمایید مفهوم در تعریف سوّم مرحوم آخوند، می فرمایند مفهوم حکم غیر مذکور. مهمترین اشکال این است که این تعریف شامل تمام ملازمات عقلیه می شود. وجوب مقدمه حکم غیر مذکور. شامل این دلالات ثلاث که در اصطلاح اصول و فقه علمای امامیه معمولاً از آن به دلالات سیاقیه تعبیر می شود – یعنی از سیاق کلام استفاده می شود – نیز می گردد و این هم یک حکم غیر مذکور است. پس، مرحوم آخوند در اوّل عبارت یک تعریف ذکر کرده اند و در آنجا بحثی از مذکوریت و عدم آن نیاورده اند.

فرموده اند: مفهوم حکم انشائي يا اخباري است که تابع خصوصيتي است که در لفظ وجود دارد. در تعريف دوم ملاک را روي قضيه بردند و در تعريف سوم فرمودند: مفهوم عبارت از حکم غير مذکور است. اجمالاً بايد گفت که در اصطلاح، منطوق عبارت از قضيه است. شما در اصطلاح اصولي نمي گوييد که لفظ مفرد منطوقش چيست.

وقتي مي گوييد اسد، يعني حيوان مفترس؛ هيچ وقت نمي گوييد اسد به دلالت منطوقي دلالت بر حيوان مفترس دارد. همان طور که در باب منطوق مسأله قضيه مطرح است به حسب اصطلاح، مفهوم هم در مقابل آن، محورش قضيه است. نمي توانيم محور را خصوص محمول که عبارت از حکم است، قرار دهيم و بگويم قضيه مفهوم يعني حکم. حکم اخباري يا انشائي. لا تکرّم مفهوم نيست؛ بلکه مجموع اين قضيه مفهوم است.

يعني: «ان لم يحنک زيد فلا تکرّمه». مجموع اين قضيه در اينجا عنوان مفهوميت دارد. خود خصوصيت حکم به تنهائي عنوان مفهوم را به حسب اصطلاح ندارد. اين نکته خيلي واضح و روشن است که در اصطلاح اصوليين، قضيه را عنوان مفاهيميه مي گويند. اما مفرد، حکم، حکم به تنهائي و موضوع به تنهائي، هيچ کدام عنوان مفهوم را ندارد. البته شايد هم بگويم مرحوم آخوند با توجه به بيان دوم در وسط کلامشان، مقصودشان از حکم قضيه است.

بعيد هم نيست که چنين ادعائي در اينجا مطرح شود اما اگر بگويم مفهوم قضيه، آيا مي توانيم تعبير آخوند را بگويم و بگويم قضيه غير مذکوره؟ يعني بگويم فارغ ميان مفهوم و منطوق، عدم مذکوريت است؛ اگر اين را بگويم، در باب مقدمه واجب مي توانيم قضيه اي درست کنيم که آن هم مذکور نيست. در دلالت اقتضا و سه قسم دلالتی که عرض شد، مي توانيم قضيه اي درست کنيم که عنوان مذکور را نداشته باشد.

کلام محقق اصفهاني و محقق خويي

اينجا دو راه حل در کلمات بزرگان وجود دارد. يکي در کلام مرحوم محقق اصفهاني در جلد دوم نهايه الدرايه، صفحه 410؛ و ديگري در کلام صاحب محاضرات در جلد 5، صفحه 54. اين دو بزرگوار، که صاحب محاضرات هم اصل مطلب را از مرحوم اصفهاني گرفته است، در اين معنا مشترکند که مفهوم قضيه تبعيه. مفهوم قضيه اي است که تابع منطوق است. در کلام مرحوم اصفهاني وجود دارد که تبعيه في الانفحام. تبعيت، تبعيت در انفحام است، نه فقط تبعيت در معنا. ايشان (مرحوم اصفهاني) مي فرمايد که مفهوم قضيه اي است تابع مفهوم و اين تبعيتشان در معنا و مفهوم نيست، بلکه و در انفهام است؛ يعني وقتي شما مي گوييد: «ان جاءک زيد فأکرّمه»، خود به خود اين قضيه دوم فهميده مي شود. در باب مقدمه واجب، ما وجوب مقدمه را مي فهميم، وجوب مقدمه يک قضيه تبعي است؛ اما به ضميمه کردن يک مقدمه خارجيه نياز دارد که حکم عقل است؛ يعني اگر عقل حکم به وجود ملازمه بين ذي المقدمه و مقدمه نکند، ما وجوب مقدمه را نمي فهميم. وجوب مقدمه يک حکم است؛ يک قضيه تبعي است؛ اما تابع خود منطوق نيست. يعني ما از مجرد وجوب ذي المقدمه نمي توانيم وجوب مقدمه را بفهميم. بايد يک مقدمه خارجيه که عبارت از حکم عقل است، به آن ضميمه کنيم. اما در باب مفهوم به حسب اصطلاح نياز به هيچ ضميمه اي وجود ندارد. شما وقتي قضيه شرطيه را مطرح مي کنيد، خود به خود قضيه تبعي از آن استفاده مي شود.

اشکال و جواب

ان قلت: بفرماييد در قضيه شرطيه، آنجا شما بعداً مي آييد دعوا مي کنيد که اگر شرط دلالت بر عليّت منحصره بکند، ما مفهوم را استفاده مي کنيم؛ اما اگر دلالت بر عليّت منحصره نکند، نه. پس، چه فرقي شد بين اين دو تا. در مقدمه واجب، مي گوييم وجوب مقدمه نياز به ضميمه کردن حکم عقل دارد. در قضيه شرطيه هم مفهوم نياز به ضميمه کردن اثبات عليّت منحصره دارد. اگر کسي اين اشکال را کرد، در جواب گفته مي شود که فرقي بين اين است که آن مقدمه، يک مقدمه خارجيه است که يحکم بها العقل؛ اما در باب مفاهيم، خود آن جمله شرطيه وضعاً يا اطلاقاً دلالت دارد بر اين که اينجا عليّت منحصره وجود دارد. پس، تعبير مرحوم اصفهاني اين است که بگويم مفهوم آن قضيه اي است که تابع في الانفهام بدون اين که نيازي به ضميمه کردن

مقدمه خارجیه باشد. در کلام اصفهانی، قید دیگری هم وجود دارد. فرموده است که این تبعیت، إن کان من کلام واحد، مفهوم آن قضیه تبعی است، در آنجا که یک کلام واحد بیشتر نداشته باشیم. این را برای این بیان می کنند که بخواهند اقل الحمل که از آن دو آیه شریفه استفاده کردیم، آن را خارج کنند. یعنی مرحوم اصفهانی می فرماید: مفهوم به حسب اصطلاح در جایی است که یک کلام واحد داریم. اگر آمدید دو کلام، سه کلام، چهار جمله کنار هم گذاشتید و از آن یک چیزی را استفاده کردید می فرماید این مفهوم نیست. کلام واحد باید باشد. این خلاصه فرمایش مرحوم محقق اصفهانی است که عرض کردم در همین جلد دوم نه‌ایه الدرایه صفحه 409 بیان کرده اند. مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب محاضرات، - (ایشان مثل خیلی از مباحث دیگرشان، ریشه تحقیق و بحث را از مرحوم اصفهانی گرفته اند - مسأله کلام واحد را مطرح نکرده اند. آمده اند طبق مسأله دلالت التزامی بیان فرموده اند؛ ایشان دو ملاک ارائه می دهند یکی دلالت التزامی و دیگری لزوم بین بالمعنی الأخص بودن دلالت؛ می فرمایند: مفهوم، یک قضیه تبعی تابع منطوق است؛ منتهی باید منطوق به دلالت التزامی، آن هم لزوم بین بالمعنی الأخص، بر آن دلالت داشته باشد. سپس می فرمایند: تمام این موارد در باب مقدمه واجب، لزوم، لزوم غیر بین است. شما باید وجوب ذي المقدمه را تصوّر کنید، وجوب مقدمه را هم تصور کنید، آن مقدمه خارجیه را هم تصور کنید تا بگویید مقدمه واجب است. پس، لزوم، لزوم غیر بین شد.

فرق لزوم بین و غیر بین

لزوم بین و غیر بین را هم که دیگر ملکه ذهن آقایان است. در لزوم بین، نیازی به ضمیمه کردن غیر از لازم و ملزوم نیست؛ اما در لزوم غیر بین نیاز به ضمیمه کردن است. اگر گفتیم در جایی که دلالت التزامی است، باید لازم تصوّر شود، ملزوم تصوّر شود و یک مقدمه خارجیه هم بعنوان شیء سوّم باید ضمیمه شود، این می شود لزوم غیر بین. مرحوم آقای خوئی می فرمایند: فارق اصلی بین مفهوم از یک طرف و مباحث مقدمه واجب و دلالت اقتضا و اشاره و اینها از طرف دیگر، در همین نکته است که در مفهوم، لزوم، لزوم بین بالمعنی الأخص است؛ اما در آن موارد، لزوم، لزوم غیر بین است. این هم مدّعی ایشان. فرق بین کلام ایشان و کلام اصفهانی هم روشن شد. اما دقت فرمایید که آیا باید در اینجا فرمایش مرحوم اصفهانی را بگوییم - غیر از این هم دیگر بحثی نیست -، بگوییم همین مجرد قضیه تبعی در انفهام در کلام واحد است، یا این که باید تعبیر ایشان (مرحوم محقق خویی) را بگوییم؟ تحقیقش و دنباله اش را فردا عرض می کنیم. والسلام.